



Extinction of Kaysaniyya and Their Tendency towards Imamiyya; A critique on Vedad al-Qazi's Views on the Interactions between Imamiyya and Kaysaniyya

Dr. Ismail Esbati

Assistant Professor, Allameh Tabataba'i University

Email: esbati@atu.ac.ir

Abstract

Kaysaniyya is one of the first Shia sects that appeared after Mukhtār uprising and was theologically and politically active in the Islamic world until the middle of the second century. This article examines the extinction of Kaysaniyya with analytical and descriptive method. After numerous sub-divisions were created among Kaysaniyya, this sect slowly disappeared; Some of its supporters went to extremes and exaggeration and completely separated their way from the Shiites, and some of them were inclined towards Imami thoughts and gradually returned to Imamiyya. In *Al-Kaysaniyya fi al-adab wa al-tārikh*, when discussing the interactions between Kaysaniyya and Imamiyya, Vedad al-Qazi tries to deny the tendency of Kaysaniyya towards Imamiyya. He considers the reports related to the conversion of prominent figures such as Seyyed Ḥimyarī and Kuthayr 'Izzah as fabricated by the Imamiyya to confirm their own religion, while based on the findings of the present article, a group of Kaysaniyya after Muḥammad Ḥanafiyya accepted the Imamate of Imam Sajjad (p.b.u.h.) and another group after the death of Abū Ḥāshim, accepted the Imamate of Imam Bāqir (p.b.u.h.). There is enough evidence about the conversion of Seyyed Ḥimyarī, while this evidence about the conversion of Kuthayr 'Izzah is not enough, but there are enough reasons to judge him to be a Kaysanite until the end of his life.

Keywords: Extinction of Kaysaniyya, Seyyed Ḥimyarī, Kuthayr 'Izzah, conversion, Vedad al-Qazi





انقراض کیسانیه و گرایش به امامیه؛

نقدی بر دیدگاه‌های ودادالقاضی درباره تعاملات امامیه و کیسانیه

اسماعیل اثباتی

استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی

Email: esbati@atu.ac.ir

چکیده

«کیسانیه» از نخستین انشعابات شیعی است که پس از قیام مختار به وجود آمد و تا نیمه‌های قرن دوم در صحنه فعالیت‌های کلامی و سیاسی جهان اسلام حضور داشت. این نوشتار با روش تحلیلی و توصیفی، چگونگی انقراض کیسانیه را بررسی می‌کند. این فرقه پس از ایجاد انشعابات درون‌گروهی متعدد در بین کیسانیه، آرام‌آرام از صحنه روزگار محو شد؛ برخی از هواداران آن به غلو کشیده شدند و راه خود را از شیعیان به کلی جدا کردند و برخی، متمایل به تفکرات امامی شدند و اندک‌اندک به سوی امامیه برگشتند. ودادالقاضی در کتاب «الکیسانیه فی الأدب و التاریخ» در بحث از تعاملات کیسانیه و امامیه می‌کوشد منکر گرایش کیسانیه به امامیه شود. او گزارش‌های مربوط به تغییر مذهب چهره‌های شاخصی مانند سیدحمیری و کثیر عزه را ساخته امامیه برای تأیید مذهب خود می‌داند، درحالی‌که براساس یافته‌های نوشتار حاضر، گروهی از کیسانیه پس از محمد حنفیه، امامت امام سجاد(ع) و گروهی دیگر پس از وفات ابوهاشم، امامت امام باقر(ع) را پذیرفتند. شواهد کافی درباره تغییر مذهب سیدحمیری در دست است، درحالی‌که این شواهد درباره تغییر مذهب کثیر عزه به اندازه کافی نیست، بلکه دلایل کافی برای حکم به کیسانی بودن او تا آخر عمر وجود دارد.

واژگان کلیدی: انقراض کیسانیه، سیدحمیری، کثیر عزه، تغییر مذهب، ودادالقاضی.

مقدمه

کیسانیه در قرن اول پا به عرصهٔ منازعات سیاسی و اعتقادی گذاشتند و در قرن دوم نیز حضور مؤثری داشتند، اما در قرن سوم و چهارم اثری از آن‌ها دیده نمی‌شود و در قرن پنجم شیخ مفید در الفصول المختاره ادعا می‌کند که این گروه منقرض شده و کاملاً از بین رفته‌اند.^۱ در میان کیسانیه، متکلم و عالم بزرگی وجود نداشت و از آنجاکه بیشتر آن‌ها پیش از عصر تألیف کتاب‌های کلامی از بین رفتند، اثر مستقلی از آن‌ها بر جای نمانده است، به همین دلیل برای آشنایی با باورهای آن‌ها باید به کتاب‌های فرقه‌نگاری مراجعه کرد، اما این کتاب‌ها عمدتاً به وسیلهٔ مخالفان آن‌ها نوشته شده و خالی از غرض‌ورزی نیست. راه دیگر، مراجعه به اشعار برجای مانده از شاعران بزرگ کیسانیه، مانند کثیر عزه و سیدحمیری است. دربارهٔ سرانجام این گروه و انشعابات درونی آن، سخن بسیار است. از جمله مواردی که سبب از بین رفتن این گروه شده است، تغییر عقیدهٔ عده‌ای از آن‌ها و برگشتن به دامن امامیه است.

این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که چه شواهدی وجود دارد که عده‌ای از کیسانیه به امامیه پیوسته‌اند؟ سپس می‌کوشد گزارش‌های مربوط به تغییر مذهب سیدحمیری و کثیر عزه را تحلیل و بررسی کند و از این رهگذر، آرای ودادالقاضی دربارهٔ آن‌ها را نیز به بوتهٔ نقد بکشد.

در خصوص پیشینهٔ موضوع باید گفت: تأثیر کیسانیه در تاریخ تحولات اسلامی و ادبیات عرب از جمله مواردی است که مدّ نظر نویسندگان مختلف قرار گرفته است و در عصر حاضر، ودادالقاضی در کتاب *الکیسانیه فی الأدب و التاريخ*، مهم‌ترین نمونهٔ این تلاش‌ها را پیش‌روی ما نهاده است. او پس از معرفی و نقد منابع مرتبط با کیسانیه، به بررسی قیام مختار و ارتباط کیسانیان با مختار، حوادث مربوط به کیسانیه پس از مختار و انشعابات سیاسی و فکری آنان پرداخته است. در ادامه، رابطهٔ کیسانیه با امامیه، اسماعیلیان، زیدیه و معتزله مدّ نظر قرار گرفته است.^۲ روح‌الله بهرامی در کتاب «کیسانیه، جریان‌های فکری و تکاپوهای سیاسی»، بیشتر بر جنبه‌های سیاسی کیسانیه متمرکز شده است. سیدابراهیم سیدعلوی در کتاب «کیسانیه، حقیقت یا افسانه»، بیشتر به معرفی این فرقه و انشعابات آن توجه داشته است. دربارهٔ انحلال کیسانیه در امامیه کار مستقلی انجام نشده، اما در نوشته‌های پیشین گاهی به اجمال و اشاره به نکاتی پرداخته شده است. در کتاب *ملل و نحل*، گاهی اشاراتی دربارهٔ اعتقاد برخی از کیسانیه به امامت امام سجاد(ع) بعد از محمد حنفیه وجود دارد. سیدعلمدار حسین شاه در مقالهٔ «تداوم و انقراض کیسانیه»، تنها

۱. مفید، الفصول المختاره، ۲۹۹.

۲. قاضی، *الکیسانیه فی الأدب و التاريخ*، سرتاسر اثر؛ نک: عباسی، «نقدی بر کتاب کیسانیه (تاریخ، ادبیات)»، ۲۱۵-۲۳۶.

اشاره کوتاهی به این اعتقاد داشته است.^۱ و دادالقاضی، با نگاه انتقادی به این مسئله نگریسته است. در این نوشتار ابتدا به مسئله پیوستن کیسانیه به امامیه و سپس به مسئله تغییر مذهب و امامی شدن دو نفر از مهم‌ترین چهره‌های مطرح کیسانیه، سیدحمیری و کثیر عزه پرداخته شده است. در این راستا، دیدگاه‌های و دادالقاضی درباره موضوعات مطرح شده، بررسی و تحلیل و نقد شده است.

۱. گرایش کیسانیه به امامیه

پس از شهادت امام حسین(ع) شیعیان در شوک و اندوه فراوانی فرو رفتند. قیام‌هایی که علیه بنی‌امیه و به نام خون‌خواهی امام حسین(ع) شکل گرفت زمینه مناسبی برای پیوستن افرادی شد که درصدد انتقام از حکومت بنی‌امیه بودند. قیام مختار، از جمله شاخص‌ترین این قیام‌ها بود. بخش مهمی از هواداران مختار افرادی با تمایلات شیعی بودند که پس از سرخوردگی در ماجرای عاشورا درصدد انتقام و جبران کوتاهی خود بودند. مختار رهبری نظامی آنان را برعهده داشت اما برای رهبری معنوی قیام، محمد حنفیه می‌توانست گزینه مناسبی باشد.^۲

در هر صورت، در آن روزگار زمینه برای طرح چنین ادعایی فراهم بود. ازسویی، امام حسین(ع) که پس از برادرش همه نگاه‌ها به او دوخته شده بود، به شهادت رسید و تنها پسر باقیمانده از او در دوره جوانی بود و طبیعتاً موقعیت اجتماعی پدر را نداشت. طبیعی بود که نگاه‌ها پس از امام حسین(ع) به برادر دیگر او، محمد حنفیه باشد. محمد حنفیه در جنگ‌ها همراه امام علی(ع) و مورد تأیید پدر بود. او در جنگ جمل پرچمدار سپاه امام بود.^۳ دوران حکومت امام علی(ع) طبیعتاً سبب آشنایی بیشتر مردم با او و تقویت جایگاه اجتماعی او نیز شده بود و اشتغالات او به مباحث علمی نیز زمینه را برای اینکه به‌عنوان رهبر مطرح شود، فراهم کرده بود. از طرفی، او حاضر به بیعت با آل‌زبیر نبود.^۴ محمد حنفیه هرچند مانند حسنین(ع) نواده رسول خدا نبود، اما او فرزند امام علی(ع) و از بنی‌هاشم بود و اکنون و در شرایطی که بیشتر فرزندان امام حسن و امام حسین(ع) و حتی سایر فرزندان امام علی(ع) به شهادت رسیده بودند، بزرگ‌خاندان علوی محسوب می‌شد و از نظر توده مردم شایستگی رهبری داشت. علاوه بر این، باید توجه داشت که امام سجاد(ع) علاوه بر اینکه سن کمتری داشت، با توجه به شرایط تقیه‌ای اقدام اجتماعی آشکاری انجام

۱. حسین شاه، «تداوم و انقراض کیسانیه»، ۶۰.

۲. درباره ارتباطات مختار با محمد حنفیه نک: مسعودی، مروج الذهب، ۷۴/۳.

۳. مفید، الجمل والنصره فی حرب البصره، ۱۸۲.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ۷۶/۳.

نمی‌داد.^۱ در این شرایط، گرایش بیشتر مردم به سوی محمد حنفیه امری طبیعی است. البته تعداد کمی از اصحاب، همراه امام و معتقد به امامت ایشان بودند و با گذشت زمان و آشنایی بیشتر مردم با امام سجاد(ع) اندک اندک گرایش به ایشان بیشتر شد و طبیعی است که پس از بیست سال و آنگاه که محمد حنفیه در سال ۸۱ یا ۸۴ از دنیا رفت، در جامعه آن روز، بزرگ علویان که از مزیت فاطمی بودن نیز برخوردار بود امام سجاد(ع) بود و از این رو، طبیعی بود که نگاه‌های بسیاری از افرادی که در پی محمد حنفیه رفته بودند به سوی او گرایش پیدا کنند.

۲. انشعاب کیسانیه پس از محمد حنفیه

بغدادی پس از نام بردن گروهی از کیسانیه که منکر مرگ ابن حنفیه شدند، می‌نویسد: «بقیه کیسانیه به مرگ محمد حنفیه اقرار کردند و دربارهٔ امام بعد از او دچار اختلاف شدند. گروهی از آن‌ها بر این باور بودند که امامت بعد از او به برادرزاده‌اش، علی بن حسین بر می‌گردد.»^۲ برخلاف آنچه برخی پنداشته‌اند نمی‌توان این گروه را در زمرهٔ امامیه به شمار آورد، چون امام سجاد(ع) را به‌عنوان جانشین محمد حنفیه پذیرفته‌اند.^۳ شاید بعداً از اعتقاد ابتدایی خود دست کشیده باشند. محمد حنفیه در سال ۸۱ از دنیا رفت^۴ و در آن زمان امام سجاد(ع) بیش از ۴۵ سال داشت^۵ و در جامعه، شناخته‌شده و مهم‌ترین چهرهٔ خاندان اهل بیت به شمار می‌آمد. در منابع اهل سنت هم به این موضوع تصریح شده است و ایشان را ائمهٔ مردم دانسته^۶ و در عبادت، زهد و تقوا،^۷ اروع مردم^۸ و افضل اهل بیت(ع) در زمانهٔ خود دانسته‌اند.^۹ به‌صورت طبیعی، بسیاری از افرادی که از رهبری اهل بیت(ع) حمایت می‌کردند و اکنون در اردوی کیسانیه جمع شده بودند، متوجه امام سجاد(ع) شدند و به او گرایش پیدا کردند. به نظر می‌رسد ودادالقاضی در بحث از وفات محمد حنفیه و انشعابات کیسانیه پس از او، این نکته را در نظر نگرفته و توجهی به گزارش بغدادی نداشته است.^{۱۰}

۱. دربارهٔ ارتباط امام سجاد(ع) با مختار، فعالیت‌های سیاسی ایشان و نقش ایشان در ماجرای حیره نک: جعفریان، حیات فکری سیاسی امامان شیعه، ۲۸۴-۲۹۵.

۲. بغدادی، الفرق بین الفرق، ۴۷.

۳. حسین شاه، «تداوم و انقراض کیسانیه»، ۷۰.

۴. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۲۸/۴.

۵. شیخ کلینی، تولد امام را سال ۳۳ و شیخ مفید سال ۳۸ ثبت کرده‌اند. کلینی، الکافی، ۴۶۶/۱، مفید، الارشاد، ۱۳۷/۲.

۶. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۹۴/۴.

۷. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۹۲/۴.

۸. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۹۱/۴.

۹. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۸۹.

۱۰. قاضی، الکیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۱۶۸-۲۰۰.

۳. انشعاب کیسانیه پس از ابوهاشم

ابوالحسن اشعری بر این باور است که گروهی از افرادی که پس از محمد حنفیه از رهبری فرزندش ابوهاشم حمایت می‌کردند نیز پس از وفات ابوهاشم به رهبری امام سجاد(ع) گردن نهادند.^۱ سعدبن عبدالله بر این باور است که گروهی از پیروان ابوهاشم معتقد بودند که ابن حنفیه، فرزندش ابوهاشم را به‌عنوان جانشین انتخاب کرده است و به او وصیت کرده که بعد از خودش امامت را به علی بن حسین واگذارد، چون می‌دانست او بدون فرزند (بدون پسر) از دنیا خواهد رفت.^۲ آقای حسین شاه به‌اشتباه از کلام سعدبن عبدالله چنین برداشت کرده است که این گروه پس از مرگ محمد حنفیه به امامیه پیوستند و در نتیجه، امامت ابوهاشم را نپذیرفته‌اند. او می‌نویسد: «به‌گفته آن‌ها، محمد حنفیه هنگام مرگش امامت را به علی بن حسین واگذار کرد، زیرا می‌دانست که ابوهاشم بلاعقب و بدون فرزند خواهد بود؛ از این رو، امام پس از او، همان علی بن حسین است.»^۳ اما با توجه به شواهد تاریخی، این گزارش‌ها خالی از ایراد نیست؛ چون که ابوهاشم در سال ۹۹ پس از دیدار با خلیفه اموی درگذشت،^۴ در حالی که امام سجاد(ع) چند سال پیش از آن در سال ۹۲، ۹۴ یا ۹۵^۵ از دنیا رفته بود. و دادالقاضی به این اشتباه تصریح نمی‌کند اما آنگاه که در صدد بیان انشعابات کیسانیه است اشاره می‌کند که با توجه به اینکه ابوهاشم بدون فرزند از دنیا رفت، پیروان او در جست‌جوی رهبر در پی افراد مختلفی رفتند که در آن زمان می‌توانست در جایگاه امامت قرار گیرد، از جمله این افراد، محمدبن علی بن حسین بود، در حالی که برای این باور خود به منبعی استناد نکرده است.^۶ بر این اساس، باید گفت: فرقه‌نگاران در این زمینه اشتباه کرده‌اند و به‌جای محمدبن علی بن حسین(ع)، از علی بن حسین(ع) نام برده‌اند، در حالی که برخی از مورخان تصریح می‌کنند که ابوهاشم به محمدبن علی بن عبدالله بن عباس وصیت کرد.^۷ این گروه‌ها احتمالاً بعداً به‌طور کامل به امامیه پیوسته و باورهای پیشین خود را اصلاح کرده‌اند.^۸

۱. اشعری، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، ۱۱.

۲. اشعری قمی، المقالات و الفرق، ۳۵.

۳. حسین شاه، «تداوم و انقراض کیسانیه»، ۷۰.

۴. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ۵۳۱/۱.

۵. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۰۰/۴.

۶. قاضی، کیسانیه فی الأدب و تاریخ، ۲۲۰ و ۲۲۱.

۷. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۲۹/۴.

۸. نشار، نشأة الفكر الفلسفی فی الإسلام، ۶۵/۲.

۴. تغییر مذهب چهره‌های شاخص کیسانیه

سیدحمیری و کثیر عزه از مهم‌ترین چهره‌های کیسانیه به شمار می‌روند که گزارش‌هایی دربارهٔ تغییر مذهب آن‌ها و پیوستن به امامیه نقل شده است. ودادالقاضی این گزارش‌ها را نقل و نقد کرده و آن‌ها را از جعلیات امامیه دانسته است. «یوزف فان اس» این اندیشه را پذیرفته و از آن حمایت کرده است.^۱

أ. سیدحمیری: سیداسماعیل بن محمدحمیری (۱۰۵-۱۷۳ق) از بزرگان و شعرای کیسانیه بود که اشعار بسیاری دربارهٔ محمد حنفیه و غیبت او سروده است.^۲

ودادالقاضی بر این باور است که دوسوم اشعار سید (۱۴۸ قطعه) بر مفاهیم عام شیعی دلالت می‌کند که بیشتر آن‌ها (۱۱۸ قطعه) تنها در مصادر امامیه بعد از قرن ششم وارد شده است و این دو امر؛ یعنی انفراد امامیه در نقل آن‌ها و متأخر بودن آن‌ها، سبب ایجاد شک و ازبین رفتن اعتماد راجع به صحت آن‌ها می‌شود. او ادعا می‌کند که برخی از اشعار مدح علی (ع) و بنی‌هاشم که در آن‌ها سب دشمنان بنی‌هاشم و برخی از صحابه وجود دارد، از آن سیدحمیری است و انتساب آن‌ها به سیدحمیری صحیح است، هرچند امامیه در نقل آن‌ها منفرد هستند. اما از این مسئله استفاده می‌کند و مدعی می‌شود که امامیه وقتی می‌دیدند کسی در بین مردم معروف شده و اشعاری در تأیید باورهای آن‌ها سروده است، اشعار دیگری را که از آن سنخ بوده را به او نسبت می‌دادند تا به تقویت باورهای خود پردازند. علاوه بر این، آن‌ها می‌خواستند تأکید کنند که وی به مذهب آن‌ها بوده و از مذهب قبلی دست شسته است.^۳

نویسنده هیچ دلیلی بر نفی انتساب این قسم از اشعار به سیدحمیری ذکر نمی‌کند. شایسته بود در این صورت او چند نمونه از این اشعار را ذکر و ثابت می‌کرد که این اشعار از آن دیگران است و تعمداً و نه سهواً به سید نسبت داده شده است. عجیب است که او انفراد امامیه را دلیلی بر سلب اعتماد از این اشعار دانسته است. آیا نویسنده انتظار داشته اشعار شیعی سید که شامل فضایل اهل بیت (ع) و مثالب و احیاناً سب مخالفان است از زبان مخالفان نقل شود؟! طبیعی است که شیعیان برای نقل این اشعار انگیزه کافی داشتند، همان‌گونه که مخالفان برای نقل نکردن آن انگیزه کافی داشتند.

دیگر آنکه، قاضی خود در ادامه حکایتی نقل می‌کند که سید نزد اعمش می‌رفت و فضایل علی (ع) را از او می‌آموخت و آن‌ها را به شعر در می‌آورد تا جایی که در کوفه تحدی کرد که اگر می‌تواند، فضیلتی برای علی (ع) نقل کنند که او دربارهٔ آن شعری سروده باشد. وقتی شخصی فضیلتی را نقل کرد که در اشعار سید

۱. فان اس، کلام و جامعه، ۴۴۶/۱.

۲. شهرستانی، الملل و النحل، ۱۰۰/۱.

۳. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاريخ، ۳۲۴-۳۲۳.

نمود، سید بلافاصله آن را به شعر در آورد.^۱ کمترین دلالت این روایات این است که سید اهتمام زیادی به سرودن اشعاری در فضایل امام علی(ع) و اهل بیت(ع) داشته است. حال اگر ۱۱۸ مورد از این اشعار را تنها امامیه نقل کرده‌اند و در منابع قبل از قرن ششم که تاکنون موجودند (و طبعاً بسیاری از آن‌ها از بین رفته‌اند) یافت نمی‌شوند، دلیل بر جعلی بودن آن اشعار است؟

القاضی در ادامه تلاش کرده بگوید اهتمام سید، بر نقل داستان‌ها و ثبت تاریخ بوده است و نه گسترش احادیث و فضایل اهل بیت(ع) و مثالب مخالفان، تلاشی که بیشتر شبیه تحمیل نگاهی خاص به اشعار است.^۲

اشعار تجعفر سیدحمیری: ودادالقاضی شیعیان را متهم می‌کند که اشعار و روایات مربوط به امامی شدن سیدحمیری را جعل کرده‌اند. با توجه به اینکه در قرن دوم تشتی در آرای کیسانیه به وجود آمده بود و حتی در شعر سید هم خستگی از انتظار بیش از حد وجود داشت، زمینه برای جعل این موضوع فراهم بود.^۳

او بر این باور است که تنها شیعیان امامی هستند که با قاطعیت از تغییر عقیده سیدحمیری سخن گفته‌اند و دیگران یا آن را نقل نکرده‌اند یا مانند ابوالفرج اصفهانی با شک بدان نگرسته‌اند یا آن را انکار کرده و از «اکاذیب رافضه» دانسته‌اند.^۴

او می‌گوید: امامیه درباره تغییر مذهب سید به روایات تغییر مذهب و اشعار تجعفر^۵ سید استناد کرده‌اند، درحالی که به دلیل اضطراب در روایات، اشکالات تاریخی و مخالفت با دلایل عقلی این روایات مردودند. او سپس پنج گزارش مربوط به تغییر مذهب سید را بر می‌شمرد و به نقد آن‌ها می‌پردازد.

۱. وقتی سیدحمیری متوجه شد که امام صادق(ع) مذهب او را قبول ندارد و دعا کرده که او به مذهب حق برگردد، توبه کرد و شعری سرود: «ایا راکباً نحو المدینه جسرہ...»^۶

۲. سید، امام را دید و دلایل امامت را در وجود او مشاهده کرد و متوجه شد که او حجت است و درباره مهدی و امام غایب سؤال کرد و امام فرمود که او دوازدهمین امام است و به این صورت، او توبه کرد و به مذهب حق برگشت و اشعاری سرود: «فلما رأیت الناس فی الدین قد غووا/تجعفرت باسم الله فیمن

۱. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۲۷.

۲. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۲۷-۳۳۰.

۳. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۱.

۴. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۲.

۵. جعفری مذهب‌شدن، این اصطلاح برگرفته از شعر سیدحمیری است که به مناسبت تغییر مذهبش سروده است: «تجعفرت باسم الله...»

۶. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۳؛ مفید، الإرشاد، ۲۰۶/۲؛ مفید، الفصول المختاره، ۲۹۹.

تجعفروا.»^۱

القاضی در نقد گزارش اول و دوم می‌نویسد: سبک و سیاق گزارش‌ها براساس ادبیات امامیه تنظیم شده است،^۲ درحالی‌که وقتی گزارشگر یک واقعهٔ تاریخی، امامی مسلک باشد و باتوجه‌به اینکه احتمال نقل به معنا در گزارش وجود دارد، طبیعی است که ادبیات امامی بر داستان غلبه داشته باشد. علاوه‌بر اینکه، شیخ مفید درصدد بیان اصل ماجرای تجعفر سید نیست، بلکه در خلال بحث از زندگی امام صادق(ع) و اینکه امامت ایشان آشکار بوده به این مسئله پرداخته است و طبیعی است که التزامی به نقل عین الفاظ نداشته‌اند.^۳ بعد از اینکه سید با امام صادق(ع) ملاقات کرد و حقانیت او را یافت، امام با برهان به او ثابت کرد که محمد حنفیه مرده و قبرش را به او نشان داد و او متوجه شد که محمد حنفیه غایب نیست و توبه کرد و چنین سرود: «تجعفرت باسم الله و الله اکبر...»^۴

القاضی می‌گوید: گزارش سوم هم غیرممکن است چون در آن آمده که محمد حنفیه زنده شد و از قبر بیرون آمد.^۵ این گزارش را القاضی از روضات الجنات نقل کرده است اما منبع اولیهٔ آن کتاب ابن حمزه طوسی (۵۶۰ق) است و به نظر می‌رسد که قرائتی با گرایش به غلو از این ماجرا در این کتاب ارائه شده است.^۶ بعدها ابن شهر آشوب هم این ماجرا را بدون سند و از داود رقی نقل می‌کند.^۷

۴. امام برای ملاقات با منصور به کوفه رفته بود که خبردار شد سید به شدت بیمار است، نزد سید رفت و از او خواست به مذهب حق برگردد و او توبه کرد و سرود: «تجعفرت باسم الله...» سپس حال او خوب شد و نشست.^۸

القاضی نقد خاصی را متوجه این گزارش نکرده است.

۵. امام وقتی خبر وفات سید را می‌شنود برای او طلب رحمت می‌کند، حاضران تعجب می‌کنند که امام برای کسی که شارب خمر و قاتل به رجعت (محمد حنفیه) است طلب رحمت می‌کند. امام به آن‌ها می‌فرماید: محبان آل محمد با توبه از دنیا می‌روند و سپس نامه‌ای از سید را به آن‌ها نشان می‌دهد که توبه کرده و از امام درخواست دعا داشته است.^۹

۱. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۴؛ ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ۳۴؛ قمی، ترجمه تاریخ قم، ۲۳۷؛ طبری، بشارة المصطفی، ۴۳۱-۴۲۹.

۲. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۵.

۳. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۴؛ موسوی خوانساری، روضات الجنات، ۲۹.

۴. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۵.

۵. ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۹۶.

۶. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۳۷۱-۳۷۰/۳.

۷. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۴؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۵۷۳/۲؛ موسوی خوانساری، روضات الجنات، ۲۹.

۸. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۴؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۲۴/۷؛ مرزبانی، اخبار السید، ۴۲؛ موسوی خوانساری، روضات الجنات، ۳۱.

از نظر القاضی، روایت پنجم با تاریخ ناسازگار است؛ چون امام صادق (ع) (۱۴۸ق) پیش از سید حمیری (۱۷۳ق) از دنیا رفته است. تغییر مذهب سید به فرض وقوع در زمان امام صادق (ع) بوده است و از این رو، تجعفر نامیده شده است؛ یعنی قبل از سال ۱۴۸. از سوی، سید در اشعارش از غیبت هفتاد ساله محمد حنفیه سخن به میان آورده است «سبعین عاماً» که هفتاد سال پس از زمان مرگ محمد حنفیه (م ۸۱ق)؛ یعنی در حوالی سال ۱۵۱ سروده شده است.^۱ او خود اشاره می‌کند که در بعضی نسخه‌ها «ستین عاماً» آمده است و اتفاقاً «فان اس» نیز همین قول و عبارت را صحیح‌تر می‌داند.^۲ البته طبیعی است که در شعر الزاماً به تاریخ دقیق اشاره نمی‌شود، به خصوص اینکه بیان سال دقیق سبب برهم خوردن وزن و آهنگ شعر هم می‌شود. اما این گزارش به هر حال با تاریخ وفات سید هماهنگ نیست. منبع اصلی گزارش، کتاب الأغانی است.^۳

این گزارش را ابوالفرج در کتابی که به صورت وجاده‌ای به دستش رسیده، دیده است و نام کتاب را هم بیان نکرده است. بنابراین، اعتبار آن محدود است و چه بسا در آن تصحیف و تحریفی رخ داده باشد؛ مثلاً گزارش درباره امام کاظم (ع) باشد. دیگران، مانند ابن شهر آشوب (۳۷۰/۳) هم تصریح کرده‌اند که از ابوالفرج گرفته‌اند. نشانه دیگر بر احتمال وقوع تحریف در این روایت این است که ابن حجر می‌نویسد: حاضران تعجب کردند که امام برای کسی که از مسکرات استفاده می‌کند و ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهد و به رجعت باور دارد طلب رحمت می‌کند «قیل لجعفر کیف تدعو للسید الحمیری و هو یسرب المسکر و یشتم أبابکر و عمر و یؤمن بالرجعة»^۴ این برداشتی سنی از ماجرای نقل شده است.

ابوالفرج با سند خود از فضیل رسان نقل می‌کند که بعد از شهادت زید، بر جعفر بن محمد (ع) وارد شدم تا به ایشان تسلیت بگویم و در رثای او شعری خواندم. امام فرمود: این شعر کیست؟ گفتم: سید، امام برای او طلب رحمت کرد و وقتی به او گفتم من خودم شاهد بودم که او خمر می‌نوشید، امام فرمود: «فما ذنب علی الله ان یغفره لآل علی ان محب علی لا ینزل له قدم الا ثبت له آخری» حسن بن علی بن حسین هم از امام صادق (ع) نقل کرده که نام سید برده شد و امام بر او رحمت فرستاد و فرمود: اگر یک پایش لغزید، پای دیگرش استوار بود.^۵

دو نکته در این گزارش‌ها وجود دارد: اول اینکه، در این گزارش‌ها تأکید شده که این ماجرا پس از

۱. قاضی، الکیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۶-۳۳۷.

۲. قاضی، الکیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۳۳۸.

۳. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۲۰۱/۷.

۴. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ۴۳۷/۱.

۵. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۸۳/۷.

شهادت زید (۱۲۲ق) رخ داده است و دیگر اینکه، امام اشاره می‌کنند که اگر یک پای سید لغزیده، پای دیگرش استوار است؛ یعنی سید باوجود نقصی که در عملکردش دارد و خمر می‌نوشد اما امتیاز ویژه‌ای دارد که این نقص را جبران می‌کند. ممکن است تصور شود که منظور امام، اشعار او در مدح اهل بیت بوده است. اما باید در نظر داشت که او در اشعارش به صورت کلی منتسبان به خاندان پیامبر را مدح می‌کرد و باورهای خاص کیسانیه در زمینهٔ امامت، غیبت و مهدویت محمد حنفیه را تبلیغ می‌کرد. به نظر می‌رسد گناه این کار از شرب خمر (نپید) کمتر نباشد، چون سبب منحرف شدن شیعیان و هواداران اهل بیت می‌شد. اما اگر بپذیریم که او توبه کرده و اعتقاد صحیح را پذیرفته است، در این صورت پذیرش این روایت بهتر باورش‌دنی خواهد بود.

به نظر می‌رسد همین گزارش بعدها توسط ناقلان مختلف تحریف شده و علاوه بر شرب خمر، راویان بعدی ایرادات دیگری که بر سید وارد می‌دانستند را نیز در متن آن وارد کرده‌اند. راوی زیدی مسلک، مسئلهٔ باور به رجعت و راوی سنی مسلک، شتم ابابکر و عمر را در آن وارد کرده است.

در نهایت، باید به این پرسش پاسخ داد که آیا ترحم امام بر سید به معنای این نیست که او از دنیا رفته بوده و امام دربارهٔ ایشان فرموده: رحمه الله؟

ابوالفرج از فضیل رسان نقل کرده که شعری را بر امام خواند و امام دربارهٔ شاعر سؤال کرد و او گفت: این شعر سید است و سید از دنیا رفته است و امام بر سید رحمت فرستاد. فضیل گفت: من دیدم که او نپید می‌نوشید. امام فرمود: منظورت خمر است؟ گفتم: آری. امام فرمود: «وما خطر ذنب عند الله أن یغفره لمحّب علی!»^۱

در اینجا چاره‌ای جز این نداریم که یا تمام این روایات را به دلیل مخالفت با تاریخ کنار بگذاریم، چون ابوالفرج اصفهانی اشاره می‌کند که سید در زمان هارون از دنیا رفت؛ یعنی سال‌ها پس از قیام زید^۲ یا اینکه اصل ماجرا را بپذیریم و احتمال تحریف و تصحیف در جزئیات آن‌ها را در طول زمان در نظر بگیریم. البته باید اشاره کرد که ماجرای تجعفر سید حمیری علاوه بر منابع پیش گفته، در منابع متعدد دیگری نیز آمده است.

۱. ابن معتر (۲۹۶ق) در کتاب طبقات الشعراء که آن را قبل از سال ۲۸۰ق تألیف کرده، با سند خود از سدّری (یکی از روایان سید حمیری) نقل کرده که سید حمیری در ایام حج امام را در مکه ملاقات کرده و

۱. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۷۶/۷.

۲. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۲۰۱/۷.

پس از مناظره با امام و مغلوب شدن، از نظر خود برگشت و اشعار تجعفر را سرود: تجعفرت بسم الله...^۱
۲. نویختی (پس از ۳۰۰ق) و اشعری قمی (۳۰۰ق) می‌نویسند: «وقد روی قوم أن السیدین محمد رجع عن قوله هذا وقال بامامة جعفر بن محمد عليه السلام وقال فی توبته ورجوعه فی قصيدة اولها: تجعفرت باسم الله و الله أكبر»^۲

۳. قاضی نعمان مغربی (۳۶۳ق) پس از معرفی کیسانیه می‌نویسد: گروهی از آن‌ها گمان می‌کنند که امامت پس از محمد حنفیه به امام صادق (ع) می‌رسد و در این باره سید حمیری سروده: «تجعفرت باسم الله...»^۳

۴. مرزبانی (م ۳۸۴ یا ۳۸۵ق) در اخبار السید نقل کرده که مناظره با مؤمن الطاق سبب توبه و برگشت او و سرودن شعر معروفش شده است،^۴ در حالی که ابوالفرج اصفهانی از محمد بن جمهور نقل کرده که سید حمیری با شیطان (مؤمن) الطاق درباره امامت محمد حنفیه مناظره کرد و مؤمن الطاق بر او غلبه کرد. در نهایت، سید اشعری سرود و در آن به امامت و غیبت محمد حنفیه تصریح کرد. اما باید توجه داشت که این اشعار، همان اشعار معروف کثیر عزه درباره حسنین و محمد حنفیه است. ابوالفرج نیز به این موضوع اشاره کرده است.^۵

۵. ابن حجر عسقلانی از کتاب رجال شیعه که به خط ابوعلی است نقل کرده که سید از ابو خالد کابلی (در متن به اشتباه کاملی ثبت شده)، ماجرای شهادت حجر الأسود و تغییر مذهبش را شنید و خودش هم از کیسانیه دست شست و به امامیه پیوست. ابن حجر سپس به اشعار تجعفر سید از قول مسعودی پرداخته و در نهایت، همه این‌ها را از دروغ‌های رافضیان دانسته است.^۶

۸. محمد بن یحیی صولی (۳۳۵ق) در کتاب الأوراق، فصلی را به «اخبار السید حمیری و مختار شعره» اختصاص داده است که در چاپ فعلی، این بخش موجود نیست.^۷ صفدی (م ۷۶۴ق) از صولی از محمد بن فضل بن اسود از علی بن محمد بن سلیمان نقل کرده است که سید، کیسانی بود، سپس برگشت و قصیده تجعفرت را سرود.^۸

۱. ابن معتر، طبقات الشعراء، ۳۳.

۲. نویختی، فرق الشیعة، ۳۰، اشعری قمی، المقالات والفرق، ۳۶-۳۷.

۳. ابن حیون، شرح الأخبار، ۲۹۳/۳-۲۹۴.

۴. مرزبانی، اخبار السید، ۱۶۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۳/۳۷۱-۳۷۰.

۵. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۷۸۷.

۶. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ۴۳۶/۱ و ۴۳۷.

۷. التلذیم، الفهرست، ۱۶۸.

۸. صفدی، الوافی بالوفیات، ۱۱۹/۹.

۹. عمادالدین ادریس بن حسن قرشی، داعی اسماعیلی یمن (۸۷۲ق) در کتاب عیون الأخبار و فنون الآثار، تغییر مذهب سیدحمیری را گزارش کرده است.^۱
۱۰. ابوالفرج اصفهانی از ابوداود سلیمان بن سفیان، راوی سیدحمیری نقل کرده است که سید بر مذهب کیسانیه از دنیا رفت و اشعار تجعفر را قاسم الخياط که غلام سید بوده، سروده و به او منتسب کرده است.^۲ او سپس روایات تجعفر سید را تضعیف کرده و بر این باور است که روایت صحیحی دربارهٔ تغییر مذهب وی وارد نشده و شعر تجعفر هم ضعیف است که نشانهٔ ساختگی بودن آن است و با اشعار دیگر سید همخوانی ندارد.^۳ تعابیری شبیه این را مسعودی (۳۴۶ق) از جعفر بن محمد نوفلی گزارش کرده است.^۴
- سید محسن امین به نقد عبارات ابوالفرج می‌پردازد و می‌نویسد: روایات مربوط به رجوع او و ترحم امام صادق (ع) بر او بسیار است و به همین دلیل، توجهی به قول ابوالفرج نمی‌شود. ادعای اینکه اشعار کیسانی او قوی‌تر از اشعار امامی او هستند نیز ادعای ثابت شده‌ای نیست؛ چون شعر سید، دارای روانی و سادگی و سلاستی است که گاهی گمان می‌شود ضعیف است. در اخبار مواجههٔ او با سوار القاضی همچنین آمده است که سوار تصریح می‌کند که او کیسانی بوده و سپس امامی شده است و خود سید هم به آن اعتراف کرده است.^۵
۱۱. ابونصر بخاری نسابه (زنده در سال ۳۴۱ق) نیز به اشعار تجعفر سید اشاره کرده و برگشت او از مذهب کیسانیه را به تصریح بیان کرده است.^۶
- چنان‌که می‌بینیم گزارش مربوط به تجعفر سیدحمیری در قرن سوم و چهارم بسیار مشهور بوده و در کتب مختلفی به آن اشاره شده است و در قرن‌های بعدی این شهرت بیشتر شده است، هرچند دربارهٔ جزئیات آن اختلاف نظر وجود دارد، چنان‌که اربلی بر این مطلب تأکید کرده است.^۷
- براساس آنچه گذشت می‌توان گفت:
۱. باتوجه به اینکه کیسانیه، در تاریخ باقی نمانده و در فاصلهٔ قرن دوم تا سوم از بین رفته است، به‌طور طبیعی باید پذیرفت که هواداران آن برخی از دنیا رفته و برخی تغییر مذهب داده‌اند و با انشعابات که در

۱. عمادالدین قرشی، ۲۷۸-۲۷۷/۹ به نقل از قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاريخ، ۲۹۱.

۲. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۶۸/۷.

۳. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۷۲/۷.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ۷۹/۳.

۵. امین، اعیان الشیعة، ۴۱۱/۳.

۶. بخاری، سر السلسله العلویة، ۳۴ و ۸۴.

۷. اربلی، کشف الغمة، ۳۹۴/۲.

میان آن‌ها به وجود آمده به گروه‌های دیگر نزدیک شده‌اند.

۲. تغییر مذهب، موضوع پیچیده‌ای نیست، به خصوص اینکه سیدحمیری در خانواده‌ای اباضی مسلک به دنیا آمد و پس از آنکه به تشیع گروید از ناحیه خانواده‌اش تحت فشار بود و برای چنین شخصی احتمال تغییر مجدد مذهب، احتمال دوری نیست.^۱

۳. به زعم القاضی، این روایات در قرن سوم و چهارم جعل شده‌اند، در زمانی که کیسانیه از بین رفته‌اند و حضور مؤثری ندارند. جعل این روایات هرچند برای شیعیان بی‌ثمر نیست، اما آن‌چنان دستاورد بزرگی محسوب نمی‌شود.

۴. القاضی بر این باور است که امامیه در نقل روایات با قطعیت سخن گفته‌اند، درحالی‌که ابوالفرج از آن با صیغه ترمیض یاد کرده است و اشعری، بغدادی و شهرستانی اصلاً ذکر می‌کنند که میان نیاورده‌اند. او این مورد را یکی از دلایل جعلی بودن این خبر دانسته است. این نحو استدلال، عجیب است؟! او از زیدیه انتظار دارد که با قطعیت از این مسئله یاد کنند، همچنین انتظار دارد فرقه‌نگاران اهل سنت به این مسئله بپردازند، درحالی‌که اگر این مطلب را قبول نداشتند دستاویز خوبی بود که علیه امامیه از آن استفاده کنند.

۵. کشی می‌نویسد: گفته شده علم ائمه به چهار نفر منتهی شده است: سلمان فارسی، جابر جعفی، سیدحمیری و یونس بن عبدالرحمن. براین اساس، تغییر مذهب او امری مسلم فرض شده است.^۲ میرزای نوری پس از بیان تعجب از اینکه نام وی در زمره نام علما و راویان بزرگ حدیث آمده است احتمال داده که علت این کار این است که سید با سرودن اشعار سهم به‌سزایی در نشر فضایل اهل بیت (ع) داشته است.^۳

ب. کُتیب عَزَّه: کُتیب بن عبدالرحمن، مشهور به کُتیب عَزَّه (۱۰۵ق) از مشهورترین شاعران کیسانی مسلک است و شعر معروف او دلالت بر باورهای کیسانیه دارد.^۴

القاضی بر این باور است که باتوجه به جایگاه کُتیب عَزَّه در میان کیسانیه، برای شیعیان ساده نبود که او را در زمره امامیان بیاورند، به همین دلیل نخستین مؤلفان امامیه از او در میان شعرا امامی سخنی به میان نیاورده‌اند و نجاشی، کشی و طوسی یادی از او نکرده‌اند. شیخ مفید تصریح می‌کند که او بر مذهب کیسانی از دنیا رفت. از نیمه قرن ششم به بعد این نظریه پیدا می‌شود که او نیز امامی شده است و ابن شهر آشوب (۵۸۸ق)، کثیر را از اصحاب (امام) محمدباقر دانسته و بر این باور است که امام باقر (ع) جنازه او را

۱. کان ابواه ایاضیین ولما تشیع هما بقتله، ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۶۷/۷.

۲. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۷۸۰/۲.

۳. نوری، نفس الرحمن، ۲۳۰.

۴. ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ۵۰۸/۱.

برداشت درحالی‌که عرق‌ریزان بود و این ادعا بزرگتر می‌شود تا اینکه در قرن سیزدهم، خوانساری کثیر را از شاعران و خصیصان امام باقر دانسته و به ماجرای تدفین او اشاره کرده است.^۱

این ادعا برخلاف نظر القاضی از نیمهٔ قرن ششم مطرح نشده است و ابن‌شهر آشوب (م ۵۸۸ق) اولین ناقل آن نیست، بلکه پیش از او ابن‌درید (۲۲۳-۳۲۱ق) که در زمینهٔ ادبیات عرب کتاب‌های متعددی دارد^۲ در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم در کتاب امالی و مرزبانی (۳۸۴ یا ۳۸۵ق) در مختصر اخبار شعراء الشیعه گزارش کرده‌اند که محمدبن‌علی (امام باقر(ع)) به کثیر گفته است: تو می‌پنداری که از شیعیان ما هستی، درحالی‌که آل مروان را مدح می‌کنی؟ کثیر پاسخ داده: من آن‌ها را به تمسخر می‌گیرم و آن‌ها را در اشعارم به استعارة مار و عقرب می‌نامم و در عوض، اموالشان را به‌عنوان صله می‌ستانم؛ «تزعّم انک من شیعتنا و تمدح آل مروان؟ قال انما اسخر منهم و اجعلهم حیات و عقارب و آخذ اموالهم.» مرزبانی سپس اشعار محل اشاره را از کثیر نقل کرده است.^۳

در قرن پنجم، سیدمرتضی (م ۴۳۶ق) همین مطلب را با اختلافاتی در الفاظ که نشان می‌دهد از منبعی غیر از آن دو گزارش می‌کند، نقل کرده است. او می‌نویسد: امام باقر(ع) به کثیر گفت: آیا عبدالملک مروان را مدح کردی؟ کثیر گفت: من به عبدالملک نگفتم ای امام هدی، بلکه گفتم: ای شجاع! و شجاع، یعنی مار و گفتم: اسد، یعنی سگ (حیوان). پس امام لبخند زد.^۴

همچنین سیدمرتضی نقل کرده که مردی کثیر را سوار بر مرکب دید، درحالی‌که امام باقر(ع) پیاده بود، آن مرد به او گفت: آیا تو سوار می‌شوی درحالی‌که ابوجعفر پیاده است؟ کثیر گفت: او مرا به این کار امر کرده است. من ترجیح می‌دهم در اطاعت امر او و سواره باشم تا اینکه مخالف امر او و پیاده باشم.^۵

ابن‌شهر آشوب (م ۵۸۸ق) در معالم العلماء، شعرای اهل بیت(ع) را در چهار گروه طبقه‌بندی کرده است: مجاهرون، مقتصدون، متقون و متکلفون. او سیدحمیری را جزء مجاهرون نام برده است^۶ و در باب متقون می‌نویسد: «و المتقون منهم نحو کثیر عزه و لما مات رفع جنازته الباقر علیه السلام و عرقه یجری و کان من اصحابه»^۷

۱. قاضی، کیسانیه فی الأدب و التاریخ، ۲۸۸.

۲. ابن‌ندیم، الفهرست، ۶۷.

۳. مرزبانی، مختصر اخبار شعراء الشیعه، ۶۸؛ امالی ابن‌درید به نقل سیدعلی‌خان، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعه، ۵۸۹؛ موسوی خوانساری، روضات الجنات، ۵۳/۶؛ بغدادی، خزائن الأدب، ۲۲۰/۵.

۴. علم‌الهدی، امالی، ۲۰۷/۱.

۵. علم‌الهدی، امالی، ۲۰۴/۱.

۶. ابن‌شهر آشوب، معالم العلماء، ۱۸۰.

۷. ابن‌شهر آشوب، معالم العلماء، ۱۸۶.

گزارش شرکت امام باقر(ع) در تشییع جنازه او را، اولین بار ابن شهر آشوب نقل کرده است. البته سیدعلی خان پس از نقل قول ابن شهر آشوب از عروبه بن یزید نقل کرده است که در هنگام تشییع جنازه کثیر، زنان زیادی شرکت کرده بودند و از عزه (معشوقه کثیر) یاد می کردند و ابوجعفر محمد بن علی(ع) گفت: راه را برای من باز کنید تا جنازه کثیر را بردارم.^۱ بخش اول گزارش که مربوط به حضور زنان و یادکردن عزه در تشییع جنازه کثیر است در منابع دیگر هم آمده است،^۲ اما منبع سیدعلی خان درباره بقیه گزارش که مربوط به امام باقر(ع) است، مشخص نیست و منبع دیگری نیز یافت نشد. دیگران عمدتاً از همین منبع نقل می کنند.^۳

سیدعلی خان می نویسد: کثیر بن عبدالرحمن احتمالاً از قول به کیسانیه برگشته است.^۴ پس از او خوانساری او را از اصحاب امام باقر(ع) دانسته است.^۵ باتوجه به آنچه گذشت دلایل کافی درباره تغییر مذهب کثیر وجود ندارد و شرکت امام باقر(ع) در تشییع جنازه کثیر، دلیل بر تغییر مذهب او نیست. چنان که علمای متقدم شیعه، مانند شیخ مفید و سیدمرتضی بر کیسانی بودن او تا آخر عمر تصریح کرده اند.^۶

نتیجه گیری

گروهی از کیسانیه، پس از محمد حنفیه به امام سجاده(ع) پیوستند و گروهی دیگر پس از وفات ابوهاشم، امامت امام باقر(ع) را پذیرفتند. و دادالقاضی، شیعیان را متهم به انتساب اشعار دیگران به سیدحمیری می کند اما دلیل و شاهدی ارائه نمی کند و نظر او پذیرفتنی نیست. و دادالقاضی، امامیه را متهم می کند که روایاتی درباره تغییر مذهب سیدحمیری جعل کرده اند اما گزارش های متعددی که درباره تغییر مذهب سیدحمیری نقل شده است با وجود اختلاف در جزئیاتی مانند زمان، مکان و نحوه تغییر مذهب، همگی بر اصل تغییر مذهب سیدحمیری دلالت می کنند. باتوجه به تصریح علمای متقدم بر کیسانی بودن کثیر عزه و نبودن شواهد کافی درباره تغییر مذهب او،

۱. مدنی، الدرجات الرفیعة، ۵۸۹.

۲. ابن عبدالبر، التمهید، ۳۵/۲.

۳. نک: نوری، مستدرک الوسائل، ۳۰۲/۲؛ بروجردی، ۳۶۶/۳.

۴. مدنی، الدرجات الرفیعة، ۵۸۹.

۵. موسوی خوانساری، روضات الجنات، ۴۹/۶.

۶. مفید، الفصول المختارة، ۲۹۹.

نمی‌توان به گزارش‌های برخی از متأخران دربارهٔ تغییر مذهب او اعتماد کرد.

منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی. کمال الدین و تمام النعمة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۳۶۲.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. تقریب التهذیب. بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق-۱۹۹۵م.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. لسان المیزان. بیروت: مؤسسه الأعلمی، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.
- ابن حمزه، محمد بن علی. الثاقب فی المناقب. قم: انصاریان، ۱۴۱۲ق.
- ابن حیون، نعمان بن محمد. شرح الأخبار. بی‌جا: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی. مناقب آل ابی طالب. نجف: چاپخانه حیدری، ۱۳۷۶-۱۹۵۶م.
- ابن عبدالبر، یوسف. التمهید. مغرب: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامیة، ۱۳۸۷ق.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. الشعر و الشعراء. قاهره: دار الحدیث، ۲۰۰۶م.
- ابن معتز، عبدالله بن محمد. طبقات الشعراء. قاهره: دار المعارف، بی‌تا.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. الفهرست. به تحقیق رضا تجدد. قم: بی‌نا. بی‌تا.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. الأغانی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ق-۱۹۹۴م.
- اربلی، علی بن عیسی. کشف الغمة. بی‌جا: دار الأضواء. چاپ دوم، ۱۴۰۵ق-۱۹۸۵م.
- فان اس، یوزف. کلام و جامعه. ترجمه فرزین بانکی و احمد علی حیدری. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۶.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله. المقالات و الفرق. تهران: کتابخانه حیدری، ۱۹۶۳م.
- اشعری، علی بن اسماعیل. مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین. به تصحیح هلموت ریتز. ویسبادن: فرانس شتاینر، چاپ سوم، ۱۴۰۰.
- امین، سید محسن. اعیان الشیعة. بیروت: دار التعارف، بی‌تا.
- بخاری، سهل بن عبدالله. سر السلسله العلویة. نجف: شریف رضی، ۱۴۱۳ق.
- بروجردی، حسین. جامع احادیث الشیعة. قم: مطبعة العلمیة، ۱۳۹۹ق.
- بغدادی، عبدالقادر بن عمر. خزانه الأدب و لب لباب لسان العرب. بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۸م.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر. الفرق بین الفرق. بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۷ق-۱۹۹۷م.
- بهرامی، روح‌الله، کیسانیه: جریان‌های فکری و تکاپوهای سیاسی. بی‌جا: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۴.
- جعفریان، رسول. حیات فکری سیاسی امامان شیعه. تهران: علم، ۱۳۹۰.
- حسین شاه، سید علمدار. «تداوم و انقراض کیسانیه». فصلنامه سخن تاریخ. ش ۱۰ (پاییز ۱۳۸۹): ۶۰-۸۲.
- ذهبی، محمد بن احمد. سیر اعلام النبلاء. بیروت: الرسالة، ۱۴۱۳ق-۱۹۹۳م.

- سیدعلوی، ابراهیم. کیسانیه، حقیقت یا افسانه. شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۴.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم. الملل و النحل. بیروت: دار المعرفه، بی تا.
- صفدی، خلیل بن ابیک. الوافی با الوفیات. بیروت: دار احیاء التراث، ۲۰۰۰م.
- طبری، محمدبن علی. بشارة المصطفی. قم: اسلامی، ۱۴۲۰ق.
- طوسی، محمدبن حسن. اختیار معرفة الرجال. به تصحیح میرداماد استرآبادی. قم: آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۴۰۴ق.
- عباسی، علی اکبر. «نقدی بر کتاب کیسانیه (تاریخ، ادبیات)». پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. س ۱۸، ش ۱۰ (دی ۱۳۹۷): ۲۱۵-۲۳۶.
- علم الهدی، علی بن حسین. امالی. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۳۲۵ق-۱۹۰۷م.
- قاضی، وداد. الکیسانیه فی الأدب و التاریخ. بیروت: دار الثقافة، ۱۹۷۴م.
- قمی، حسن بن محمد. ترجمه تاریخ قم. تهران: کتابخانه مجلس، بی تا.
- کلینی، محمدبن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۶۳.
- مدنی، علی خان بن احمد. الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة. قم: بصیرتی، ۱۳۹۷ق.
- مرزبانی، محمدبن عمران. اخبار السید الحمیری. بیروت: شركة الکتبی، ۱۴۱۳ق-۱۹۹۳م.
- مرزبانی، محمدبن عمران. مختصر اخبار شعراء الشیعة. بیروت: شركة الکتبی، ۱۴۱۳ق-۱۹۹۳م.
- مسعودی، علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر. قم: دار الهجرة، ۱۴۰۴ق.
- مفید، محمدبن محمد. الإرشاد. بیروت: آل البيت (ع)، ۱۴۱۴ق-۱۹۹۳م.
- مفید، محمدبن محمد. الجمل و النصرة فی حرب البصرة. قم: داورى، بی تا.
- مفید، محمدبن محمد. الفصول المختاره. بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق.
- موسوی خوانساری، میرزاهمدی بن محمدباقر. روضات الجنات. بی جا: اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق،
- نشار، علی سامی. نشأة الفكر الفلسفی فی الإسلام. قاهره: دار المعارف، ۱۹۹۶م.
- نوبختی، حسن بن موسی. فرق الشیعة. بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۴ق.
- نوری، حسین بن محمدتقی. مستدرک الوسائل. بیروت: آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق-۱۹۸۷م.
- نوری، حسین بن محمدتقی. نفس الرحمن فی فضائل سلمان. به تحقیق جواد قیومی. بی جا: آفاق، ۱۴۱۱ق.

Transliterated Bibliography

'Abbāsi, 'Alī Akbar. "Naqdī bar Kitāb Kaysāniyah (Tārikh, Adabiyāt)". Pāzhūhi shnāmīh-yi Intiqādi Mutūn va Barnāmīh-hā-yi 'Ulūm-i Insāni, Pāzhūhishgāh-i 'Ulum Insāni va Muṭālifāt Farhangī. yr. 18, no. 10 (Diy 2019/1397):

215-236.

Abū al-Faraj al-Iṣfahānī, ‘Ali ibn Ḥusayn. *al-Aghānī*. Beirut: Dār Ihyā’ al-Tūrāth al-‘Arabī, 1994/1414.

‘Alam al-Hudā, ‘Ali ibn Ḥusayn. *Amālī*. Qum: Kitābkhānih-yi Āyat Allāh Mar‘ashī, 1907/1325.

Amin, Sayyid Muḥsin. *A’yān al-Shī’a*. Beirut: Dār al-Ta’aruf, s.d.

Ash’arī Qummī, Sa’d ibn ‘Abd Allāh. *al-Maqālāt wa al-Firaq*. Tehran: Kitābkhānih-yi Ḥaydarī, 1963/1382.

Ash’arī, ‘Ali ibn Ismā‘īl. *Maqālāt al-Islāmiyyin wa Ikhtilāf al-Muṣallin*. Ed. Hellmut Ritter. Wiesbaden: Franz Steiner, Chāp-i Sivum, 1980/1400.

Baghdādī, ‘Abd al-Qādir ibn ‘Umar. *Khizāna al-Adab wa Lubb Lubāb Lisān al-‘Arab*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 1998/1419.

Baghdādī, ‘Abd al-Qāhir ibn Ṭāhir. *al-Farq bayn al-Firaq*. Beirut: Dār al-Ma’rifa, 1997/1417.

Bahrāmī, Rūḥ Allāh. *Kaysāniyah: Jarīyān-hā-yi Fikrī va Takāpū-hā-yi Siyāsī*. S.l. Pazhūshkadih-yi Tārīkh-i Islām, 2016/1394.

Bukhārī, Sahl ibn ‘Abd Allāh. *Sirr al-Silsilah al-‘Alawiyah*. Najaf: Sharif Raḍī, 1993/1413.

Burūjirdī, Ḥusayn. *Jāmi‘ Ahādīth al-Shī’a*. Qum: Maṭba‘a al-‘Ilmiyya, 1979/1399.

Dhababī, Muḥammad ibn Aḥmad. *Siyar A‘lām al-Nubalā’*. Beirut: al-Risālah, 1993/1413.

Ḥusayn Shāh, Sayyid ‘Alamdār. **“Tadāvūm va Inqirāz Kaysāniyah”**. *Faṣḥnāmih-yi Sukhan-i Tārīkh*. no. 10 (autumn 2011/1389): 60-82.

Ibn ‘Abd al-Barr, Yūsuf. *al-Tamhīd*. Maqhrīb: Wizāra ‘Umūm al-Awqāf wa al-Shu‘ūn al-Islāmiyya, 1967/1387.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *Kamāl al-Dīn wa Itmām al-Nī‘ma*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī, 1984/1362.

Ibn Ḥajar ‘Asqalānī, Aḥmad ibn ‘Alī. *Lisān al-Mizān*. Beirut: Mū’assisa al-‘Alamī. Chāp-i Duwum, 1970/1390.

Ibn Ḥajar ‘Asqalānī, Aḥmad ibn ‘Alī. *Taqrīb al-Tahdhīb*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 1995/1415.

Ibn Ḥamzah, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Thāqīb fī al-Manāqīb*. Qum: Anṣāriyān, 1992/1412.

Ibn Ḥayūn. Nu’mān ibn Muḥammad. *Sharḥ al-Akhhbār*. Qum: Mū’assisah-yi Nashr Islāmī, Chāp-i Duwum, 1993/1414.

Ibn Mu‘tazz, ‘Abd Allāh ibn Muḥammad. *Ṭabaqāt al-Shu‘arā’*. Cairo: Dār al-Ma‘ārif, s.d.

Ibn Nadīm, Muḥammad ibn Ishāq. *al-Fihrist*, researched by Muḥammad Tajaddud, Qum: s.n. s.d.

Ibn Qutaybah, ‘Abd Allāh ibn Muslim. *al-Shī’r wa al-Shu‘arā’*. Cairo: Dār al-Ḥadīth, 2006/1427.

Ibn Shahrāshūb, Muḥammad ibn ‘Alī. *Manāqīb Āl Abī Ṭālib*. Najaf: Chāpkhānah-yi Ḥaydarī, 1957/1376.

Irbilī, ‘Ali ibn ‘Īsā. *Kashf al-Ghumma*. s.l. Dār al-Adwā’: Chāp-i Duwum, 1985/1405.

- Ja'fariyān, Rasūl. *Hayāt Fikrī Siyāsī Imāmān Shī'ah*. Tehran: 'Ilm, 2012/1390.
- Kulinī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfi*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. 1985/1363.
- Madani, 'Alī Khān ibn Aḥmad. *al-Darajāt al-Rafī'a fi Ṭabaqāt al-Shī'a*. Qum: Baṣīrati, 1977/1397.
- Marzubāni, Muḥammad ibn 'Imrān. *Akhbār al-Sayyid al-Ḥimyarī*. Beirut: Shirka al-Kutubī, 1993/1413.
- Marzubāni, Muḥammad ibn 'Imrān. *Mukhtaṣar Akhbār Shu'arā' al-Shī'a*. Beirut: Shirka al-Kutubī, 1993/1413.
- Mas'ūdi, 'Alī ibn Ḥusayn. *Murūj al-Dhahab wa Ma'ādin al-Jawhar*. Qum, Dār al-Hijrah, 1984/1404.
- Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Fuṣūl al-Mukhtāra*. Beirut: Dār al-Mufid, 1993/1414.
- Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Irshād*. Beirut: Āl al-Biyy (AS), 1993/1414.
- Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Jamal wa al-Nuṣra fi Ḥarb al-Baṣra*. Qum: Dāwarī, s.d.
- Mūsawī Khvānsārī, Mīrzā Mahdi ibn Muḥammad Bāqir. *Rawḍāt al-Jannāt*. S.I. Ismā'īliyan. 2012/1390.
- Nashshār, 'Alī Sāmī. *Nasha al-Fikr al-Falsafī fi al-Islām*. Cairo: Dār al-Ma'ārif, 1996/1417.
- Nawbakhtī, Ḥasan ibn Mūsā. *Firaq al-Shī'a*. Beirut: Dār al-Aḥwāl. 1984/1404.
- Nūrī, Ḥusayn ibn Muḥammad Taqī. *Mustadrak al-Wasā'il*. Beirut: Āl al-Bayt(AS). 1987/1408.
- Nūrī, Ḥusayn ibn Muḥammad Taqī. *Nafas al-Raḥmān fi Faḍā'il Salmān*. researched by Jawād Qayyūmī. S.I. Āfāq, 1991/1411.
- Qāḍī, Wadād. *al-Kaysāniyah fi al-Adab wa al-Tārikh*. Beirut: Dār al-Thaqāfa, 1974/1394.
- Qumī, Ḥasan ibn Muḥammad. *Tarjamah-yi Tārikh Qum*. Tehran: Kitābkhānih-yi Majlis, s.d.
- Ṣafadī, Khalīl ibn Aybak. *al-Wāfi bi al-Wafayāt*. Beirut: Dār Ihyā' al-Tūrāth, 2000/1421.
- Sayyid 'Alavī, Ibrāhīm. *Kaysāniyah, Haqīqat yā Afsānih*. Shirkat-i Chāp va Nashr Bayn al-Milal, 2016/1394.
- Shahrastāni, Muḥammad ibn 'Abd al-Karīm. *al-Milal wa al-Niḥal*. Beirut: Dār al-Ma'rifa, s.l.
- Tabarī, Muḥammad ibn 'Alī. *Bishāra al-Muṣṭafā*. Qum: Islāmī, 1999/1420.
- Tūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Ikhtiyār Ma'rifa al-Rijāl*. ed. Mīrdāmād Astarābādī. Qum: Āl al-Bayt(AS) li-Ihyā' al-Tūrāth, 1984/1404.
- Van Ess, Josef. *Kalām va Jāmi'ah*. Translated by Farzī Bānkī va Aḥmad 'Alī Ḥydarī. Qum: University of Religions and Denominations, 2018/1396.